

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

توضیحی درباره تفاوت کتاب حج با سایر ابواب فقهی

بحمدالله بحث بیع را (که نه سال طول کشید و عمده بحث بیع تحریر الوسیله مرحوم امام بود) تمام کردیم. دو بحث از آن باقی مانده؛ یکی بحث ولایت فقیه است (که خود یک بحث مستقلی لازم دارد) و دوم هم بحث «بیع الوقف» است که چون یک مقدار طول کشیده بود و مناسب دیدیم که بحث دیگری که روایات مفصل داشته باشد را مورد بحث قرار بدهیم و اگر اکثریت نظرشان بر حج هست، از همین بحث حج شروع می‌کنیم.

کتاب الحج یکی از مباحث بسیار مهم و مورد ابتلاست و این اهمیت به چند جهت است؛

جهت اول: کتاب الحج، کتابی است که هم روایات فراوان دارد (یعنی کثیر الروایه است) شاید اگر وسائل الشیعه را ملاحظه کرده باشید، چهار جلد آن روایات مربوط به حج است، البته در بعضی از این مجلدات، روایات غیر حج هم آمده است، اما خود کتاب الحج کثیر الروایه است به طوری که زراعه از امام باقر(علیه السلام) یا امام صادق(علیه السلام) نقل می‌کند که به حضرت عرض کردم من چهل سال است که مسائل حج را از شما می‌پرسم، اما هنوز تمام نشده، این چیست که این قدر مسئله دارد؟! حضرت فرمود تو چه توقعی داری! بیتی که دو هزار سال قبل از آدم محل طواف بوده را بخواهی با 40 سال مسائلش را تمام کنی؟!

صاحب جواهر(قدس سرّه) می‌فرماید این سخن حضرت، دلالت بر این دارد که اصلاً علم به همه مسائل حج برای ما امکان‌پذیر نیست و این قدر مسائل دارد که نمی‌شود با 40 سال (و به تعبیر من 400 سال) انسان بتواند مسائل حج را فرا بگیرد. بنابراین، کتاب حج، کثیر الروایه است. در بحث‌های فقهی کتابی که روایات زیادی داشته باشد، برای تربیت بنیه فقهی طلبه‌ها از یک جهتی بهتر است (اگرچه کتاب البیع خودش متضمن قواعد بسیار مهمی بود).

جهت دوم: این است که کتاب حج، کثیر الفروع است به طوری که هر سالی که حج واقع می‌شود، یک فروع جدیدی برای حج پیدا می‌شود که در سال‌های گذشته نبوده است. (خود ما در ایام حج که عهده‌دار بعثه مرحوم والدیمان بودیم که حدود 14 سفر شد، هر سال یک مسائل جدیدی را در حج پیدا می‌کردیم که اصلاً در کتب فقهی حج و مناسک مطرح نشده بود).

جهت سوم: این است که کتاب الحج، فروع مستحدثه هم دارد. فروعاتی نظیر بحث تعطیلی حج (که در این ایام مطرح است)، بحث تغییر مقام، بحث طواف از طبقات بالاتر، بحث قربانی در خارج منی و این بحث مهم که طبق قول مشهور محدوده طواف معین است، با این جمعیتی که هر سال اضافه می‌شود باید چکار کرد؟ آیا این محدوده‌ی طواف وسعت پیدا می‌کند یا خیر؟ حتی خود محدوده موافق؛ موقف عرفات، موقف مشعر.

جهت چهارم: در قرآن کریم سوره‌ای به نام حج داریم که دو صفحه آیات مربوط به حج آمده که شاید در سایر فروع فقهیه، کمتر داشته باشیم که به این روشنی مسائلش بیان شده باشد، این یک اجماع است.

بیان صاحب حدائق (قدس سرّه) در نقل روایات اهمیت بیت، حرم، کعبه و...

برای ورود به بحث، معمولاً فقها از اهمیت حج شروع می‌کنند، اما صاحب حدائق ابتدا 22 روایت در مورد اهمیت بیت، اهمیت کعبه، اهمیت حرم و مسجد الحرام نقل کرده که اینها هم روایات خوبی است که مناسب دیدم در شروع بحث به این روایات اشاره‌ای کرده و بعد از اتمام این بحث، اشاره‌ای به روایات اهمیت حج داشته باشیم و به بررسی این نکته مهم بپردازیم که آیا حج افضل است یا صلاة مفروضه و واجبه؟ بنابراین، پیش از بررسی معنای لغوی و اصطلاحی حج، به بررسی این دو بحث مهم می‌پردازیم که نکات مهمی در آن وجود دارد.

صاحب حدائق 22 روایت ذکر کرده که اگر بخواهیم عنوان‌گذاری کنیم، حدود ده عنوان می‌شود. عنوان ایشان این است: «فی جملة من الاخبار الدالة على جملة من الفوائد العظام المناسبة للمقام»، این عناوین بیشتر در مورد عنوان اول است یعنی بدو حدوث الکعبه (کعبه چطور به وجود آمد؟).

عنوان نخست؛ چگونگی به وجود آمدن کعبه

مرحوم کلینی در کافی روایتی را از امام باقر (علیه السلام) نقل فرموده، که شیخ صدوق (قدس سرّه) نیز در «من لایحضره الفقیه» آورده است.^[1] امام (علیه السلام) فرمود: «لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ الْأَرْضَ أَمَرَ الرِّيحَ فَضَرَبْنَ وَجْهَ الْمَاءِ؛» خداها را فرمان داد و این باها به متن آب‌ها زدند «حَتَّى صَارَ مَوْجاً ثُمَّ أَزِيدَ فَصَارَ زَبْداً وَاحِداً؛» موجی از کف درست شد بعد یک زبد واحد و کف واحدی شد، «فَجَمَعَهُ فِي مَوْضِعِ الْبَيْتِ ثُمَّ جَعَلَهُ جَبَلاً مِنْ زَبْدٍ؛» یک کوهی از زبد شد، «ثُمَّ دَحَا الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ؛» بعد زمین از تحت او گسترش پیدا کرد، «وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا (آل عمران: 96)»^[2]

بحثی که در اینجا مطرح است آنکه؛ آنهایی که در علم زمین شناسی وارد هستند، از این روایت می‌توانند استفاده کنند که اول جایی که از آب خارج شده و زمین از آنجا گسترش پیدا کرد، کعبه است. حال آیا می‌توانیم بگوئیم کعبه مرکز ثقل زمین است؟ نمی‌شود از این روایت استفاده کرد که کعبه، مرکز ثقل زمین باشد، بلکه کعبه اول جایی است که از زمین بیرون آمده، ولی به این معنا نیست که مرکز ثقل زمین است.

عنوان دوم؛ محدوده کعبه

در روایتی دیگر سعید أعرج از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: [3] «إِنَّ قُرَيْشاً لَمَّا هَدَمُوا الْكَعْبَةَ وَجَدُوا فِي قَوَاعِدِ حَجَرٍ فِيهِ كِتَابٌ لَمْ يُحْسِنُوا قِرَاءَتَهُ؛ قَرِيشٌ وَقَتِي كَعْبَهُ رَا خَرَابَ كَرْد، دَر پَایه‌های کعبه یک سنگی بود، دَر این سنگ کاغذی بود که نتوانستند بخوانند. سراغ کسی رفتند که قدرت بر خواندن داشت. دَر آن کاغذ نوشته شده بود: «أَنَا اللَّهُ ذُو بَكَّةَ حَرَمُهَا يَوْمَ خَلَقْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»؛ من خدا هستم صاحب مکه، این بکه و مکه را حرام کردم (یعنی مورد احترام قرار دادم و برایش حرم قرار دادم)، «وَوَضَعْتُهَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْجَبَلَيْنِ (که همان صفا و مروه است) وَ حَفَفْتُهَا بِسَبْعَةِ أَمْلَکٍ حَقًّا»؛ این زمین را به هفت ملک پیچیدم.

در اینجا نسخه‌های روایی مختلف است؛ در بعضی از نسخه‌ها به جای «حَقًّا»، «حَنْفًا» و به جای «حَفَفْتُهَا»، «خَفَفْتُهَا» دارد، اما صحیحش همین «حَفَفْتُهَا بِسَبْعَةِ أَمْلَکٍ حَقًّا» است. یعنی چه؟ صاحب روضة المتقین مرحوم مجلسی اول در توضیح این عبارت می‌گوید: «أَيُّ يَحْفَظُونَهَا مِنَ الْأَشْرَارِ» یعنی من طوری این را قرار دادم که اشرار نمی‌توانند اینجا را از بین ببرند و بعد می‌گوید: «و هَذِهِ أَيْضاً مِنْ آيَاتِهَا مَعَ كَثْرَةِ الْمَعَانِدِينَ».[4] اما به نظر می‌رسد مراد این نیست، ما روایت دیگری داریم که آن روایت می‌گوید زمین کعبه یا زمین مسجد الحرام، از آن ارض سابعه عنوان کعبه را دارد.

از این رو، اینکه معروف شده «مسجد من تُخَوِّمُ الْأَرْضَ إِلَى عَنَانِ السَّمَاءِ»، اگرچه در کلمات فقها این را در همه مساجد می‌آورند، ولی از روایات استفاده می‌شود این اختصاص به مسجد الحرام دارد. به همین دلیل، بحثی پیش آمد که در طواف از طبقات بالای کعبه کردیم (یعنی طبقاتی که ارتفاعش بالاتر از ارتفاع کعبه است) که ما رساله‌ای نوشتیم. یادم هست که یک سالی که به حج مشرف شدیم، خبر دادند که امسال مسئولین مکه و مسجد الحرام گفتند این ویلچری‌ها از حیاط نمی‌توانند طواف کنند و جایی برایشان درست کرده بودند که باید از آنجا طواف کنند و رفته بودند آنجا را بررسی کرده بودند و گفتند 17 سانتیمتر از آن لبه‌ی کعبه بالاتر است. آن سال بحث واقع شد و استفتاء شد از مراجع بزرگوار من یادم هست که تقریباً همه احتیاط و جوبی کردند؛ چون مسئله جدیدی بود. حتی خود مرحوم والد ما احتیاط و جوبی کرد که اینها بروند از آن بالا طواف کنند، اما از پائین هم نایب بگیرند تا برایشان طواف کند.

این کار بسیار پرزحمتی بود و از آن طرف نایب در آن زمان پول زیادی می‌گرفت؛ یک نایب باید برای طواف عمره تمتع باشد، در حَجَّش هم باز دو بار می‌خواهد طواف کند که آن هم مشکل دارد، طواف نساء و طواف حج. بعد که خودم روی این مسئله کار کردم و رساله‌ای را در این زمینه نوشتم و چیزی هم در این زمینه پیدا نکردم که کسی متعرض شده باشد (و یادم می‌آید برای سال بعد من این رساله را برای مرحوم والدان آرام آرام می‌خواندم)، به این نتیجه رسیدم که این درست است و بعد نظر ایشان هم عوض شد یعنی قبلاً احتیاط کرده بودند، من یادم هست بعد از خواندن ما یکی از روحانیون کاروان خدمت ایشان رسیده بود و ایشان فرموده بود که همین که ایشان نوشته، ادله‌اش کافی است و کفایت می‌کند.

در آن رساله این روایت را ندیده بودم، این «حَفَفْتُهَا بِسَبْعَةِ أَمْلَکٍ»، به نظر من مراد از «سَبْعَةِ أَمْلَکٍ»، اشاره به همان «أَرْضُونَ سَبْعَةَ» دارد که کعبه از همان طبقه هفتم زمین (که «أَرْضُ السَّابِعَةِ» است)، آن طرفش هم «إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ» دارد و لذا به خوبی استفاده کردیم اگر کسی ده متر زیر زمین برود در مسجد الحرام بخواند طواف کند، مانعی ندارد همان طوری که اگر کسی نمازش را ده متر، بیست متر زیر کعبه‌ی موجود بخواند یا 50 متر بالای کعبه‌ی موجود بخواند، همان‌گونه که در باب صلاة

می‌گوئیم اشکالی ندارد، در اینجا نیز می‌گوئیم اشکالی ندارد.

بنابراین، اگر یک وقتی حادثه‌ای اتفاق افتد و همه کعبه و مسجد الحرام را از بین ببرد، شارع مقدس از ابتدا مشخص کرده که محدوده‌اش بین الجبلین است و «حَفَّتْ بِسَبْعَةِ أَمْلاكٍ». این روایت تحت عنوان دوم است.

عنوان سوم؛ اعلام کعبه

عنوان سوم در حدیث پنجم صاحب حدائق است. «احمد بن محمد» می‌گوید از امام کاظم (علیه السلام) درباره حرم و اعلام حرم پرسیدم. «فَقَالَ إِنَّ آدَمَ (عَلَيْهِ السَّلَام) لَمَّا هَبَطَ عَلَى أَبِي قُبَيْسٍ شَكَاَ إِلَى رَبِّهِ الْوَحْشَةَ وَ أَنَّهُ لَا يَسْمَعُ مَا كَانَ يَسْمَعُ فِي الْجَنَّةِ؛ وقتی آدم را از بهشت بیرون کردند و روی کوه ابوقبیس آمد، وحشت کرد و به خدا عرض کرد من اینجا آنچه را در بهشت می‌شنیدم را نمی‌شنوم، فَأَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ يَاقُوتَةَ حَمْرَاءَ فَوَضَعَهَا فِي مَوْضِعِ الْبَيْتِ فَكَانَ يَطُوفُ بِهَا؛ آدم (علیه السلام) آن یاقوت را در همین موضع بیت قرار داد و چون این یاقوت از بهشت آمده بود، آدم طواف می‌کرد.

«فَكَانَ ضَوْوُهَا يَبْلُغُ مَوْضِعَ الْأَعْلَامِ فَيُعْلَمُ الْأَعْلَامَ عَلَى ضَوْئِهَا»، حرم از ناحیه غربی حدّش این قدر است، از ناحیه شرقی این است، آنهایی که مکه رفتند می‌دانند از هر طرفی برای حرم، یک اعلامی مشخص کردند که به اعتبار این بوده که از هر طرفی مقدار ضوء این یاقوت چقدر بوده؟ از این رو، چون در برخی از اطراف، ضوء یاقوت بیشتر بوده، دائره حرم در آنجا بیشتر است و در بعضی از اطراف مقدار ضوئش کمتر بوده و دایره‌اش کمتر شده است.^[5]

عنوان چهارم؛ انهدام کعبه و ساخت مجدد آن

روایت بعدی، روایت هفتمی است که صاحب حدائق (قدس سرّه) نقل کرده که بعد از انهدام کعبه توسط قریش، چگونه آن را ساختند؟^[6]

عنوان پنجم؛ اندازه کعبه

روایت بعدی روایت دوازدهمی است که صاحب حدائق (قدس سرّه) نقل کرده است؛ از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده: «كَانَتِ الْكَعْبَةُ عَلَى عَهْدِ إِبْرَاهِيمَ عِ تِسْعَةَ أَذْرُعٍ وَ كَانَ لَهَا بَابَانِ (دو درب هم داشته) فَبَنَاهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَرَفَعَهَا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ ذِرَاعاً؛ در زمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) ارتفاعش نه ضراع بوده، عبدالله بن زبیر 18 ضراعش کرد، «فَهَدَمَهَا الْحَجَّاجُ فَبَنَاهَا سَبْعَةً وَ عَشْرِينَ ذِرَاعاً؛ حجّاج 27 ضراع کرد (یعنی 13 متر و نیم).^[7] یکی از بحث‌ها مستحدثه این است که آیا می‌توان ارتفاع کعبه را بالاتر برد یا خیر؟

عنوان ششم؛ تغییر مقام

روایت دیگر راجع به تغییر مقام است. از بحث‌هایی که الآن وجود دارد (و عربستان هم روی این کار می‌کند) این است که آیا

می‌توان مقام ابراهیم را در جای دیگری قرار داد؛ آیا از لحاظ حکم تکلیفی جایز است یا خیر؟ و اگر شد، آن روایاتی که مشهور فقها بر اساس آن روایات می‌گویند طواف باید بین البیت و المقام باشد، حالا مقام هر چه تغییر کرد، باز هم «بین البیت و المقام» صدق می‌کند یا نه؟ «بین البیت و المقام» اشاره به همین مقدار یازده متر و خُرده‌ای است؛ این موضوعیت دارد.

این روایت، چهاردهمین روایتی است که صاحب حدائق (قدس سره) آورده (که می‌گوید این هم سند صحیح دارد و هم سند موثق)، زراره می‌گوید: «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَدْ أَدْرَكْتَ الْحُسَيْنَ (علیه السلام) قَالَ نَعَمْ أَذْكَرُ وَأَنَا مَعَهُ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَقَدْ دَخَلَ فِيهِ السَّيْلُ وَالنَّاسُ يَقُومُونَ عَلَى الْمَقَامِ يَخْرُجُ الْخَارِجُ يَقُولُ قَدْ ذَهَبَ بِهِ السَّيْلُ وَيَخْرُجُ مِنْهُ الْخَارِجُ يَقُولُ قَدْ ذَهَبَ بِهِ السَّيْلُ وَيَخْرُجُ مِنْهُ الْخَارِجُ فَيَقُولُ هُوَ مَكَانُهُ»؛ به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم شما جدتان امام حسین (علیه السلام) را درک کردید؟ فرمودند بله، یادم می‌آید خدمت امام حسین (علیه السلام) بودم که سیل داخل مسجد الحرام آمد (و آن جایی است که وقتی باران شدید می‌آید خودش مسیل است و سیل آنجا را می‌گیرد؛ چون در قسمت گودی قرار گرفته).^[8] بعد از سیل، مردم دو دسته شدند؛ یک دسته می‌گفتند مقام را سیل برد و دسته دیگر می‌گفتند سر جایش هست.

«فَقَالَ لِي يَا فُلَانُ مَا صَنَعَ هَؤُلَاءِ فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ يَخَافُونَ أَنْ يَكُونَ السَّيْلُ قَدْ ذَهَبَ بِالْمَقَامِ فَقَالَ نَادِ أَنْ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَهُ عِلْمًا لَمْ يَكُنْ لِيَذْهَبَ بِهِ فَاسْتَقْرُوا»؛ امام حسین (علیه السلام) آن موقع به حضرت باقر (علیه السلام) فرمودند چه شده است؟ حضرت عرض کردند مردم خوف دارند که سیل مقام را ببرد. امام حسین (علیه السلام) فرمود ندا بده که خداوند این را علم قرار داده و از جایش تغییر نمی‌کند^[9] و با این سیل خدا این مقام را تغییر نمی‌دهد.

«وَ كَانَ مَوْضِعُ الْمَقَامِ الَّذِي وَضَعَهُ إِبْرَاهِيمُ عِندَ جِدَارِ الْبَيْتِ»؛ مقام وقتی که ابراهیم آن را قرار داد در نزدیک دیوار بیت بود، «فَلَمْ يَزَلْ هُنَاكَ حَتَّى حَوَّلَهُ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي هُوَ فِيهِ الْيَوْمَ»؛ تا اینکه جاهلیت آمدند مقام را اینجا قرار دادند، «فَلَمَّا فَتَحَ النَّبِيُّ (صلي الله عليه وآله) مَكَّةَ رَدَّهُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ إِبْرَاهِيمُ (علیه السلام)»؛ هنگامی که پیامبر (صلي الله عليه وآله) مکه را فتح کرد، دوباره به همان محلی که ابراهیم رد کرده بود قرار داد. «فَلَمْ يَزَلْ هُنَاكَ إِلَى أَنْ وَلِيَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَسَأَلَ النَّاسَ مَنْ مِنْكُمْ يَعْرِفُ الْمَكَانَ الَّذِي كَانَ فِيهِ الْمَقَامُ»؛ عمر گفت چه کسی یادش هست که در زمان جاهلیت و قبل از فتح مکه مقام کجا بوده؟ «فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا قَدْ كُنْتُ أَخَذْتُ مِقْدَارَهُ بِنَسْعٍ (طناب‌هایی که با آن‌ها بار می‌بستند) فَهُوَ عِنْدِي فَقَالَ أَتُنِي بِهِ فَأَتَاهُ بِهِ فَقَاسَهُ ثُمَّ رَدَّهُ إِلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ»؛ گفت بیاور آن را و من آوردم، بعد دو مرتبه به همان مکان برگرداند.^[10]

عنوان هفتم؛ وجه تسمیه کعبه به «بیت العتیق»

روایت دیگر روایت شانزدهم است و از روایاتی است که به بحث‌های امروزه هم مرتبط است. سعید اعرج از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: «إِنَّمَا سُمِّيَتْ الْبَيْتُ الْعَتِيقُ لِأَنَّهُ أُعْتِقَ مِنَ الْغَرَقِ وَأُعْتِقَ الْحَرَمُ مَعَهُ كُفَّ عَنْهُ الْمَاءُ»^[11]؛ وجه تسمیه بیت عتیق آن است که از غرق شدن آزاد شده و آب نمی‌تواند صدمه‌ای به این بیت بزند. البته این یک وجه تسمیه برای بیت العتیق است.

وجه تسمیه دیگر در روایات، آن است که «بَيْتُ حُرٍّ عَتِيقٌ مِنَ النَّاسِ لَمْ يَمْلِكْهُ أَحَدٌ»^[12]، این در فقه ما آمده که معنای «عتیق»، این است که هیچ کس مالک آنجا نیست. حکام سعودی (خزله‌ها را که خزان الهی هم قرار گرفتند و کفایت می‌کند در خزان اینها همین بس که الآن تحت اراده‌ی کفار هستند، اگر می‌خواهند به یمن حمله کنند، آمریکا باید تدارک ببیند، خلبان‌های

اسرائیلی و آمریکایی باید این کار را نکنند) نمی‌توانند مالک شوند، نه اینها بلکه هیچ کس نمی‌تواند مالک این بیت بشود، این بیت حرّی است. اینها یک اشاره اجمالی است و حتماً ببینید نکات خیلی خوبی در این روایت هست.

عنوان هشتم؛ علت سیاه شدن حجر الاسود

روایات بعدی درباره سیاهی حجر الاسود است و اینکه آیا حجر الاسود از ابتدا سیاه بوده یا اینکه بعداً سیاه شده و چرایی این سیاه شدن، در این دسته از روایات بیان شده است.^[13]

عنوان نهم؛ زمان شروع طواف کعبه

دسته دیگری از روایات، درباره زمان شروع طواف بر این بیت است و اینکه از چه زمانی طواف بر این بیت آغاز شده است؟ صدوق(قدس سرّه) از عبدالله بن سنان در سند صحیح و کلینی(قدس سرّه) از معاویه بن عمار از امام صادق(علیه السلام) نقل می‌کند: «لَمَّا أَقَاضَ آدَمُ مِنْ مَنَى تَلَقَّاهُ الْمَلَائِكَةُ»؛ وقتی آدم از منی برگشت، ملائکه او را دیدند، «فَقَالُوا يَا آدَمُ بُرِّحْكَ»؛ ای آدم! حجت قبول باشد، «أَمَّا إِنَّهُ قَدْ حَجَّجَنَا هَذَا الْبَيْتَ قَبْلَ أَنْ تَحْجَهُ بِالْفَيِّ عَامٍ»؛ آگاه باش که ما دو هزار سال قبل این بیت را طواف کردیم.^[14]

عنوان دهم؛ پوشش روی کعبه

آخرین روایت درباره پارچه‌ای است که روی بیت است. شیخ صدوق(قدس سرّه) نقل می‌کند^[15] از ابی بصیر از امام صادق(علیه السلام) نقل می‌کند: «إِنَّ آدَمَ عَ هُوَ الَّذِي بَنَى هَذَا الْبَيْتَ وَوَضَعَ أَسَاسَهُ وَ أَوَّلُ مَنْ كَسَاهُ الشَّعْرَ وَ أَوَّلُ مَنْ حَجَّ إِلَيْهِ»؛ آدم(علیه السلام) با شعر، این بیت را پوشاند، «ثُمَّ كَسَاهُ تَبَعٌ بَعْدَ آدَمَ(علیه السلام) الْأَنْطَاعَ»؛ سپس قوم تبع با چرم آن را پوشاندند، «ثُمَّ كَسَاهُ إِبْرَاهِيمُ الْخَصَفَ»؛ پس از آن ابراهیم(علیه السلام) با برگ درخت خرما آن را پوشاند، «وَ أَوَّلُ مَنْ كَسَاهُ الْبَقَابَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ(علیهما السلام) كَسَاهُ الْقَبَاطِيَّ»؛ اول کسی که این بیت را با پارچه پوشاند، سلیمان بن داود بود که با پارچه قبطی‌ها (که بهترین پارچه بود) آن را پوشاند.

کتاب حدائق را ببینید، ابتدا می‌خواهیم یک مقدار با فضیلت حج آشنا شویم و بعد می‌خواهیم این سؤال را مطرح کنیم که حج افضل است یا صلاة؟ پس از آن، إن شاء الله بحث معنای لغوی و اصطلاحی حج را آغاز می‌کنیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ من لا يحضره الفقيه، ج2، ص: 241، ح2296.

[2] □ «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي زُرَّارَةَ التَّمِيمِيِّ عَنْ أَبِي حَسَّانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ الْأَرْضَ أَمَرَ الرِّيحَ فَضَرَبْنَ وَجْهَ الْمَاءِ حَتَّى صَارَ مَوْجًا ثُمَّ أَزِيدَ فَصَارَ زَبَدًا وَاحِدًا فَجَمَعَهُ فِي مَوْضِعِ الْبَيْتِ ثُمَّ جَعَلَهُ جِبَلًا مِنْ زَبَدٍ ثُمَّ دَحَا الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا (آل عمران: 96)» الكافي 4- 189- 7؛ به نقل از ايشان، وسائل الشيعة، ج13، ص: 241، ح17646-11.

[3] □ «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ قُرَيْشًا لَمَّا هَدَمُوا الْكَعْبَةَ وَجَدُوا فِي قَوَاعِدِهِ حَجَرًا فِيهِ كِتَابٌ لَمْ يُحْسِنُوا قِرَاءَتَهُ حَتَّى دَعَوْا رَجُلًا فَقَرَأَهُ فَإِذَا فِيهِ أَنَا اللَّهُ ذُو بَكَّةَ حَرَمْتُهَا يَوْمَ خَلَقْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَوَضَعْتُهَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْجَبَلَيْنِ وَحَفَفْتُهَا بِسَبْعَةِ أَمْلاكٍ حَقًّا.» الكافي 4- 225- 1؛ عنه وسائل الشيعة، ج12، ص: 404، ح16628-6.

[4] □ روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، ج4، ص134.

[5] □ «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ يَعْنِي ابْنَ أَبِي نَصْرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (عليه السلام) عَنِ الْحَرَمِ وَأَعْلَامِهِ فَقَالَ إِنَّ آدَمَ (عليه السلام) لَمَّا هَبَطَ عَلَى أَبِي قُبَيْسٍ شَكَاَ إِلَى رَبِّهِ الْوَحْشَةَ وَ أَنَّهُ لَا يَسْمَعُ مَا كَانَ يَسْمَعُ فِي الْجَنَّةِ فَأَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ يَاقُوتَةَ حَمْرَاءَ فَوَضَعَهَا فِي مَوْضِعِ الْبَيْتِ فَكَانَ يَطُوفُ بِهَا فَكَانَ ضَوْوُهَا يَبْلُغُ مَوْضِعَ الْأَعْلَامِ فَيَعْلَمُ الْأَعْلَامُ عَلَى ضَوْوِهَا فَجَعَلَهُ اللَّهُ حَرَمًا.» التهذيب 5- 448- 1562؛ عنه وسائل الشيعة، ج13، ص: 222، ح17601-1.

[6] □ «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ قُرَيْشًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ هَدَمُوا الْبَيْتَ فَلَمَّا أَرَادُوا بِنَاءَهُ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ وَ أُلْقِيَ فِي رُوعِهِمُ الرُّعْبُ حَتَّى قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لِيَأْتِي كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِأَطْيَبِ مَا لَهُ وَ لَا تَأْتُوا بِمَالٍ اكْتَسَبْتُمُوهُ مِنْ قَطِيعَةٍ رَحِمَ أَوْ حَرَامٍ فَفَعَلُوا فَخَلَّى بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ بِنَائِهِ فَبَنَوْهُ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى مَوْضِعِ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَتَشَاجَرُوا فِيهِ أَيُّهُمْ يَضَعُ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فِي مَوْضِعِهِ حَتَّى كَادَ أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُمْ شَرٌّ فَحَكَّمُوا أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَ فَلَمَّا أَتَاهُمْ أَمَرَ بِتَوْبٍ فَبَسَطَ ثُمَّ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي وَسْطِهِ ثُمَّ أَخَذَتِ الْقَبَائِلُ بِجَوَانِبِ التَّوْبِ فَرَفَعُوهُ ثُمَّ تَنَاولَهُ صَ فَوَضَعَهُ فِي مَوْضِعِهِ فَخَصَّهُ اللَّهُ بِهِ.» الكافي 4- 217- 3؛ الفقيه 2- 247- 2320؛ عنهما وسائل الشيعة، ج13، ص: 214، ح17588-9.

[7] □ «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: كَانَتْ الْكَعْبَةُ عَلَى عَهْدِ إِبْرَاهِيمَ عَ تِسْعَةَ أَذْرُعٍ وَ كَانَ لَهَا بَابَانِ فَبَنَاهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَرَفَعَهَا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ ذِرَاعًا فَهَدَمَهَا الْحَجَّاجُ فَبَنَاهَا سَبْعَةَ وَ عَشْرِينَ ذِرَاعًا.» الكافي 4- 207- 7؛ عنه وسائل الشيعة، ج13، ص: 213، ح17586-7.

[8] □ خود ما هم یکی از سالها بعد از اعمال منی شاید روز دوازدهم بود که به اعمال حج مشغول بودیم در سعی صفا و مروه، در کمتر از پنج دقیقه باران به قدری شدید آمد که من تا بالاتر از زانوهایم در آب بود! و به دنبال این بودیم راهی پیدا کنیم برای خروج از صفا و مروه. می دانید صفا و مروه روز یازدهم یکی از مقتل هاست یعنی به قدری جمعیت فشار می آورد که آدم احساس کشته شدن می کند.

[9] □ نکته: باید دید که این عبارت «لم یکن لیذهب به» یعنی اراده ی تکوینی خداوند بر این است که مقام تغییر نکند یا حضرت آن موقع دارند اخبار می دهند که اراده بالفعل خدا این است؟

[10] □ «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَ قَدْ أَدْرَكْتَ الْحُسَيْنَ عَ قَالَ نَعَمْ أَذْكَرُ وَأَنَا مَعَهُ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ قَدْ دَخَلَ فِيهِ السَّيْلُ وَ النَّاسُ يَقُومُونَ عَلَى الْمَقَامِ يَخْرُجُ الْخَارِجُ يَقُولُ قَدْ ذَهَبَ بِهِ السَّيْلُ وَ يَخْرُجُ مِنْهُ الْخَارِجُ فَيَقُولُ هُوَ مَكَانُهُ قَالَ فَقَالَ لِي يَا فُلَانُ مَا صَنَعَ هَؤُلَاءِ فَقُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ يَخَافُونَ أَنْ يَكُونَ السَّيْلُ قَدْ ذَهَبَ

بِالْمَقَامِ فَقَالَ تَادِ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَهُ عِلْمًا لَمْ يَكُنْ لِيَذْهَبَ بِهِ فَاسْتَقَرُّوا وَكَانَ مَوْضِعُ الْمَقَامِ الَّذِي وَضَعَهُ إِبْرَاهِيمُ (عليه السلام) عِنْدَ جِدَارِ الْبَيْتِ فَلَمْ يَزَلْ هُنَاكَ حَتَّى حَوَّلَهُ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي هُوَ فِيهِ الْيَوْمَ فَلَمَّا فَتَحَ النَّبِيُّ (صلي الله عليه وآله) مَكَّةَ رَدَّهُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ إِبْرَاهِيمُ ع فَلَمْ يَزَلْ هُنَاكَ إِلَى أَنْ وَلِيَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَسَأَلَ النَّاسَ مَنْ مِنْكُمْ يَعْرِفُ الْمَكَانَ الَّذِي كَانَ فِيهِ الْمَقَامُ فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا قَدْ كُنْتُ أَخَذْتُ مِقْدَارَهُ بِنَسْعٍ فَهُوَ عِنْدِي فَقَالَ ابْنَتِي بِهِ فَأَتَاهُ بِهِ فَقَاسَهُ ثُمَّ رَدَّهُ إِلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ. «الكافي (ط - الإسلامية)، ج4، ص: 223، ح2؛ من لا يحضره الفقيه، ج2، ص: 243، ح2308.

[11] □ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ سَعِيدِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ الْبَيْتِ الْعَتِيقَ لِأَنَّهُ أُعْتِقَ مِنَ الْغَرَقِ وَأُعْتِقَ الْحَرَمُ مَعَهُ كُفَّ عَنْهُ الْمَاءُ.» المحاسن (للبرقي)، ج2، ص337، ح113.

[12] □ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ لِمَ سُمِّيَ الْبَيْتُ الْعَتِيقَ قَالَ هُوَ بَيْتٌ حُرٌّ عَتِيقٌ مِنَ النَّاسِ لَمْ يَمْلِكْهُ أَحَدٌ.» الكافي 4-189-6، وسائل الشيعة، ج13، ص: 240، ح17644-9.

[13] □ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ (صلي الله عليه وآله) وَ الْأُتَمَّةِ (عليهم السلام) أَنَّهُ إِنَّمَا يُقْبَلُ الْحَجَرُ وَيُسْتَلَمُ لِيُودَى إِلَى اللَّهِ الْعَهْدُ الَّذِي أَخَذَ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ وَ إِنَّمَا يُسْتَلَمُ الْحَجَرُ لِأَنَّ مَوَائِقَ الْخَلَائِقِ فِيهِ وَ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ فَاسْوَدَّ مِنْ خَطَايَا بَنِي آدَمَ وَ لَوْ لَا مَا مَسَّهُ مِنْ أَرْجَاسِ الْجَاهِلِيَّةِ مَا مَسَّهُ ذُو عَاهَةٍ إِلَّا بَرَأً.» الفقيه 2-191-2114؛ عنه وسائل الشيعة، ج13، ص: 318، ح17836-6.

[14] □ «عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَمَّا أَفَاضَ آدَمُ مِنْ مَنَى تَلَقَّتْهُ الْمَلَائِكَةُ فَقَالُوا يَا آدَمُ بَرَّ حَجُّكَ أَمَا إِنَّهُ قَدْ حَجَّجْنَا هَذَا الْبَيْتَ قَبْلَ أَنْ تَحُجَّهُ بِالْفِي عَامٍ.» الكافي 4-194-4؛ الفقيه 2-230-2275؛ عنهما وسائل الشيعة، ج11، ص: 9، ح14112-6.

[15] □ «وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ آدَمَ ع هُوَ الَّذِي بَنَى هَذَا الْبَيْتَ وَ وَضَعَ أُسَاسَهُ وَ أَوَّلُ مَنْ كَسَاهُ الشَّعْرَ وَ أَوَّلُ مَنْ حَجَّ إِلَيْهِ ثُمَّ كَسَاهُ تَبَعٌ بَعْدَ آدَمَ ع الْأَنْطَاعَ ثُمَّ كَسَاهُ إِبْرَاهِيمُ ع الْخَصْفَ وَ أَوَّلُ مَنْ كَسَاهُ الثِّيَابَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ ع كَسَاهُ الْقَبَاطِيَّ.» الفقيه 2-235-2286؛ عنه وسائل الشيعة، ج13، ص: 208، ح17578-3.